

جویندگان حقیقت

درگذشت والاحضرت علیرضا پهلوی

حیواناتی هستند که به قطعه طعمه ای راضی هستند - پرنده‌گانی هستند که به برکه آبی فرود آیند متفکرانی هستند که از دیدن چیزی و شنیدن صدائی راضی نمیشوند تا آنچه که شنیده و یادیده اند به صورت حق الیقین درآید (ویکتور هوگو)

قرار فکر، برتنظیم این تحریرنمود و موضوع (تداوم محظورات سیاسی شاه) که رویدادهای مربوط به درگذشت والاحضرت ولیعهد آنرا در فکرم زنده ساخت میبایستی این تحریر را منظم میساخت. تحریر، در جریان تنظیم بود که، از نوشته یک آمریکائی بنام آقای «لی کیمن» بوسیله جاوید ایران مطلع شدم نوشته آن آمریکائی که سابقه قضائی دارد تحت عنوان (آیافرزد شاه در خاک آمریکا کشته شده) در اینترنت قابل ملاحظه است.

آن آمریکائی چه نوشته است:

گفته است، سلطنت طلبان ایران واقعا پرنس علیرضا را وارث سلطنت ایران بعد از برادرش رضاپهلوی میدانند.

گفته است: ایرانیان برای نجات از این ملاءهای بربریه اوامید بسته بودند و اکنون امیدشان رانسبت به رهبر آینده شان از دست داده اند.

گفته است: خیلی زود اعلام شد که علت قتل، خودکشی بوده و انگیزه آنرا غمگینی دائم اعلام کردند در حالیکه علیاحضرت فرح در بیاناتشان در مراسم بزرگداشت والاحضرت علیرضا از عشق و علاقه اوبه زندگی صحبت کردند.

گفته است: ترجیح داده شد که نتیجه کالبد شکافی مکتوم بماند.

گفته است: خبر مرگ والاحضرت علیرضا مانند آتش غیرقابل کنترل به همه جا سرایت و اثر گذار شد گفته است که سکورتی در مراسم خوب وقتشنگ والاحضرت علیرضا خیلی سخت و سفت بود، چرا؟

و در پایان نوشته است که مایل است برای کشف حقیقت موضوع در خدمت به حقیقت قرار گیرد و در صف جویندگان حقیقت پافشاری کند.

درسهائی بها

حساسیت آن آمریکائی به کشف حقیقت درگذشت والاحضرت علیرضا علاوه بر اینکه قابل تقدیر و تشکر است درسی هم برای شرمندگی ماهست زیرا که:

اوکه یک خارجی است به اهمیت مسئله تداوم سلطنت و موقعیت ولیعهدی والاحضرت علیرضا واقف و آنرا در تحریرش رعایت کرده، ولی آنطورکه از ملاحظات بزرگداشت مراسم والاحضرت علیرضا برمیآید فقط یکنفر تکرار میشود فقط یکنفر آنهاست ستار، رعایت موقعیت و مشروعیت علیحضرت رضاشاه دوم را نموده و بقیه هیچ.

بی حیاهان کی کنند احساس شرم شرم انسان مخزن وجدان بود

شرم دیگر اینکه، برخورد ما بادرگذشت والاحضرت چیزی بود شبیه به یک درگذشت پیرمردی ۸۰ ساله که بمرگ طبیعی درگذشته است عوامانه گفتیم: «طافت و تحملش تمام شده بود» گفتیم ناراحتی عصبی داشت و خودش راکشت ولی این آمریکایی بمامیگوید شرم کنید ولیعهد شما امید مردم ایران درگذشته، آیا حقیقتا او خودکشی کرده است؟ آیا اوراکشته اند و شکل خودکشی راز خود باقی گذارده اند؟

یادم هست هنگامیکه پرنسس دایانا درفرانسه درحادثه اتومبیل کشته شد پدر نامزد پرنسس دایانا تاسالها برای کشف حقیقت قتل دایانا تلاش کرد ولی درمورد درگذشت والاحضرت بماتذکر داده شد که:

«دررابطه بادرگذشت شادروان والاحضرت علیرضا به تارنمای رسمی ما رجوع کنید - فرح پهلوی ورضاپهلوی» یعنی تحقیق موقوف، اظهارنظر و سوال ممنوع، هرچه لازم باشد خومان خواهیم گفت.

کما اینکه گفتیم اعصابش ناراحت بود و خودش راکشت.

این محدودیت تحقیق، هیچگاه نمیتواند جویندگان حقیقت رامتوقف ویا حقیقت رادرپرده ابهام وپوشیدگی نگاه دارد حقیقت درمسیرخود برای تجلی وظهور، حرکت میکند. چه محقق به دنبالش برود یا نرود. البته که تحقیق به کشف حقیقت کمک میکند ولی ایجاد کننده آن نیست و حقیقت بهر حال هر قدر هم که زمان گیر باشد بالاخره خودنماینده میشود.

بسیار موارد دیده شده است که سالهای سال مجاز، جای حقیقت را گرفته بود یعنی حقیقت، تحت الشعاع مجاز قرار گرفت مانند ترور محمد مسعود و مرگ تختی مواردی دیده شده که پس از آنکه افرادی به حکم قطعی محاکم محکوم و به زندان رفته اند جویندگان حقیقت، حقیقت راز ستر خود بیرون کشیده و بیگناهی محکوم رابه اثبات رسانیده اند و نیز مواردی داریم که کسانی که ادعا شده به مرگ طبیعی مرده اند بعدها ثابت شده که مرگ آنها طبیعی نبوده است، مانند عرفات و بسیاری دیگر.

آن آمریکایی موصوف، هم مواردی از این قبیل که ترور اشخاص به خودکشی تعبیر شده و یاسعی شده که حقیقت و چگونگی ماجرا مکتوم بماند با اسم و مشخصات مقام آنها را اعلام کرده است.

درتحریر (قضیه مختومه و قضیه مفتوحه)^۱ که قبلا تقدیم شد مقصود از مختومه بودن موضوع، مختومه بودن اداری و قضائی و تسلیم به آنچه که پرونده میگوید است، همانطور که جنبه معنوی یک قتل فراموش شدنی نیست حقیقت امر شامل مراتب متعددی که وابسته به امر است نمیتواند فراموش شود تا حقیقت خودش را ظاهر و آشکار سازد. حقیقت امور، یک نیروی معنوی است که برخی از حکما آنرا خارج از حیطه اقتدار انسان میدانند یعنی انسان نمیتواند برای ابد آنرا پرده پوشی کند.

البته که دادگاه، برای کشف حقیقت از باطل است و مراحل متعدد دادگاه هم برای اطمینان از تشخیص حقیقت از مجاز است ولی موفقیت دادگاه ها وقتی است که مجاز با قلب و دروغ و صحنه سازی و شهود باطل تلاش در پوشش حقیقت و گمراهی دادگاه هانکند و اگر کرد آنوقت است که حقیقت امر، جویندگان حقیقت و حق رابه کنکاش دعوت میکند.

نخستین کلید کشف حقیقت

نخستین و مهمترین کلیه کشف حقیقت یک مرگ غیرطبیعی این است که چه کسانی و بیستراز همه کی از درگذشت آن شخص بهره مند میشود و حیات او چه خطرات احتمالی به موقعیت و منافع او وارد میسازد.

این کلیدی است که در کشف جنایات و قتل ها و انگیزه آن ها با کارگرفته میشود و این کلید قفل بسته بسوی حقیقت راباز میکند.

^۱ - اینجا را نگاه کنید: <http://1400years.org/AmirFeyz/Ghaziyeh-Makhtoomeh-Alireza-AmirFeyz-Jan22-2010.pdf>

در این معادله چه کسی است که نمیتواند جمهوری اسلامی را در موقعیت نخست منتفع از درگذشت و الاحضرت قرار دهد؟ شاهی از دوستان نزدیک شادروان و الاحضرت به کیهان لندن گفته است: «علیرضا میخواست فریاد برآورد و بر علیه ظلم و ستم قیام کند و آرزو میکرد که نیروی می یافت تا به جنگ اهریمن برود و جوانان را که قربانی ضحاک ماردوش شده اند نجات بدهد» شهود چندی نیز گفته اند: «اومانند یک فرمانده نظامی منظم و مرتب بود.» بستگان شادروان، خصوصیات و سرسختی های رضاشاه کبیر را در اومی دیدند.

خواست و آرزوی و الاحضرت علیرضا مبنی بر قیام و مبارزه علیه جمهوری اسلامی، همراه با موقعیت و لیهی وزمینه های وسیع نارضایتی مردم از جمهوری اسلامی، گرایشهای ملی و تاریخی ایرانیان به شاه و سلطنت و نیز امیدواری مردم به رهبری شادروان، جمهوری اسلامی را در موقعیت توجه به خطرواقدام به پیشگیری آن قرار میداد. باین آگاهی که سیاست حکومت جمهوری اسلامی بر ساقط کردن هر نوع کانون احتمالی خطر علیه حکومت است میباشد جمهوری اسلامی ۶۴ نفر از ایرانیان مخالف خودش را در خارج از کشور که هیچیک از آنها یک هزارم موقعیت و خطر و الاحضرت علیرضا را نداشتند ترور کرد، ساده لوحانه است اگر بگوئیم و الاحضرت و لیهی خطر برای جمهوری اسلامی نبود و بیشتر خود فریبی است که فکر کنیم شیوه جمهوری اسلامی در خفه کردن مخالفت های جدی در نطفه نیست.

تغییر شکل ترورها

امروزه شکل ترورها تغییر کرده است از روشهای استفاده میشود که حالت خودکشی داشته باشد و یا ابتلاء به بیماری های ناشناخته ای باشد که درمان پذیر نباشد مگر یادتان نیست که مخالف سرشناس روسی چگونه در لندن ترور شد.

میگویند اگر درگذشت و الاحضرت ترور بود وصیت نامه نوشته نمیشد. مگر ممکن نیست تروریستها برای طبیعی نشان دادن خودکشی یک وصیت مختصری هم به خط و الاحضرت پیشاپیش درست کنند و انگهی چه کسی تاکنون آن باصطلاح وصیت نامه رادیده و آیا کارشناسان خط آنرا گواهی کرده اند و آیا خطی است و یا کامپیوتری هیچکس چیزی نمیداند فقط میدانند که و الاحضرت خواسته اند سوزانده شوند و خاکسرخشان به دریای خزر ریخته شود همین و همین.^۲

درجائی خواندم بوسیله ابزارهای الکترونیکی امواجی به تلفن های همراه فرستاده میشود که آن امواج در مغز استفاده کننده از آن تلفن های دستی هر حالتی را که بخواهند ایجاد میشود، شنیده ام حتی داروهای میسازند که مصرف آن فوراً خودکشی را بعنوان میل مفرط به شادی و لذت در انسان بوجود می آورد.

البته کشف این موارد آسان نیست ولی آسان نبودن کشف آنها دلیل نمیشود با وجود اینکه منتفع درجه نخست از نبود و الاحضرت و لیهی مشخص است، نمیتوان داستان خودکشی و الاحضرت را جدی گرفت.

نوع خودکشی

خودکشی بر دو نوع است یکی غیر ارادی و دیگری ارادی است در خودکشی غیر ارادی، شخص بطور آنی در مقابل تالامات غیر قابل تحملی قرار میگیرد که رابطه بین عقل و تفکر با عمل ارادی قطع میشود و جای اراده را عمل به خودکشی میگیرد در این حالت آنقدر خودکشی سریع و آنی است که شخص به هیچ چیزی جز موفقیت در خودکشی نمی اندیشد بنابراین در این حالت موضوع تنظیم وصیت و بیان علت خودکشی کلا منتفی است.

^۲ - همه آنانی که در غرب به ویژه در آمریکای شمالی زندگی می کنند معقولانه می دانند و حکم قانون است که یک وصیت نامه به روز و معتبر داشته باشند. در غیر اینصورت پس از مرگ طبیعی همه اموال و دارایی هایشان از سوی دولت ها کسب و تصاحب خواهد شد، بنابراین همه مردم متفکر یک وصیت نامه دارند. بسیاری هم ممکن است در آن سوزاندن و یا بخشیدن اتمام های بدن را گنجانده باشند. وجود یک وصیت نامه صرفاً با اشاره به رفتار با کالبد نشان از چیزی نیست که بتواند جلوی پژوهش های هوشمندانه را بگیرد. گواهی مرگ بهر حال از سوی پزشک قانونی Coronation office گرچه ممکن است نهائی تلقی شود، ولی قطعی نیست، چه مواردی که پس از سالها معلوم شده نادرست بوده است. ح-ک

خودکشی ارادی باتفکر و تصمیم همراه است در این حالت، خودکشی، واکنشی است که عقل و تفکر حکم آنرا بعنوان چاره اندیشی صادر میکند. همان عقل و تفکر که فرمان خودکشی را میدهد این دستور را هم میدهد که شخص علت خودکشی را پنهان نکند، حتی اگر علت، جرم و جنایت باشد و یارفع اتهام و ناشی از آثار تحقیر و امثالهم باشد مسئله فاش گونی علت خودکشی بسیار با اهمیت تر است برای شخصی که خودکشی میکند تا وصیت نامه، زیرا انگیزه خودکشی وصیت نامه نیست بلکه آن چیز و یا چیزهایی است که کسی نمیداند جز کسی که خودکشی میکند، و اگر این انگیزه آنقدر مهم نبود که خودکشی روی نمیداد و همین مهم بودن انگیزه برای شخص سبب میشود که آنرا اعلام کند.

اگر آزرده‌گی از شخص ثالث و یا جریانی داشته آنرا برای انتقام و یا توجه به جریان و پرهیز از آن، درجائی و نامه ای منعکس میکند و یا اگر به عللی لازم بداند آنرا بپست برای کسانی میفرستد بهر حال علت خود کشتی برای شخص مقدم است بر عمل خودکشی چرا که علت است که در موقعیتی خود نامیگردد که عقل فرمان خودکشی را به شخص میدهد، و اگر خودکشی کننده شخصیتی علمی و یا سیاسی و یا اجتماعی باشد بیش از دیگران سعی میکند با توضیحاتی که میدهد خود کشتی خود را توجیه کند تا خودکشی او به حسابهای شخصی و توهمات گوناگون مواجه نشود.

والاحضرت ولیعهد شخصیتی علمی و با موقعیت سیاسی و تاریخ دان بود و میدانست که بیان علت خودکشی رابطه مستقیم با حیثیت علمی و موقعیت سیاسی او دارد و نمیتوان تصور کرد که شادروان به این وظیفه معمولی خود ناآگاه بوده و یا نخواسته آنرا انجام بدهد.

اظهاراتی مبنی بر اینکه تالما درگذشت پدر و خواهر و مادر بزرگ و خواهرزاده علت خودکشی شادروان بوده بسیار ضعیف و بی اعتبار است زیرا طبیعت انسان طوری است که تالما حاصله از درگذشت عزیزان را فراموش میکند و اگر هم فراموش نکند هیچگاه خودکشی نمیکند. تالما ممکن است مزید بر علت خودکشی باشد ولی نمیتواند علت اصلی و زیر بنایی تصمیم به خودکشی شناخته شود.

سه کلید

در کیهان لندن از قول علیاحضرت آمده است که در رابطه با درگذشت والاحضرت فرموده اند: <تحملش تمام شده بود> سوال این است که تحمل شادروان از چه چیز و چه کسانی تمام شده بود .

در گزارش کیهان لندن دوبار درباره علت خودکشی از واژه های؛ <تنهایی و بی پناهی> استفاده شده است.

بنابر شهادت در همان کیهان والاحضرت علیرضاچه از نظر فامیلی و چه دوستان و اهل تحقیق و رفقای تحصیلی تنها نبودند پس مقصود از تنهایی چیست و بی پناهی به چه معنایی است وقتی کسی حقیقتاً بی پناه است که حمایت دولت کشوری که شخص در آن جا زندگی میکند از او سلب شود بی پناهی امری نسبی و در رابطه با شخصیت است، برای والا حضرت و شخصیتهای نظیر او بی پناهی در عدم امکان شخص به افرادی در سطح خودش و یا بالاتر نیست. همه مردم در پناه قانون و عملاً در حمایت دولت میباشند. آیا اظهارات شادروان به اینکه <در خانه خومان هم نمیگذارند زندگی کنم> و یا پرونده سازی علیه اقامت ایشان در خانه خودشان علانی از عدم حمایت و خارج از پناه بودن ایشان در کشور آمریکان نیست؟ (مستند کیهان لندن)

بنظر میرسد که این سه واژه (تحمل و تنهایی و بی پناهی) کلید هائی است که خیلی قابل استفاده است در علت خودکشی و یا نمایش خودکشی.

مزا حمت ولیعهد برای آمریکا

همانطور که بارها و به مناسبت های لازم به طرح <هنری برشت> آمریکائی درسنگرها و از جمله سنگر (محظورات سیاسی شاه) سنگراول دیماه ۱۳۷۸ اشاره شد طرح مزبور مبتنی بر این است که دولت آمریکا روند قانون اساسی ایران را در انتقال سلطنت به ولیعهد قبول ندارد. این طرح در سال ۱۳۵۸ مورد تصویب وزارت امور خارجه آمریکا قرار گرفت

و در طرح آمده است که باید این مسئله رایجی عدم موافقت آمریکا با تداوم سلطنت رابه آگاهی شاهنشاه ایران که در خارج از کشور، مکزیکی اقامت داشتند برسانند که این ماموریت رانهائوندی عهده دارشد (کتاب نهائوندی) و کسی هم که ماموریت یافت که در بین ایرانیان خارج از کشور مسئله قطع تداوم سلطنت رامطرح کند یعنی محصول همان طرح هنری برشت رابه ایرانیان طرفدار سلطنت تفهیم کند (نوری زاده) بود که در چهارم اردیبهشت سال ۱۳۶۱ مقاله «من آنچه شرط بلاغ است باتو میگویم» خطاب به اعلیحضرت در نشریه ایران و جهان نوشت.

مقصود از این اشارات تشریح طرح هنری برشت نیست که آن به تحریر دیگری نیاز دارد هدف از تمسک به آن نشان دادن مخالفت اصولی آمریکابا تداوم سلطنت در ایران است، و دریافت این نتیجه است که علی القاعده آمریکا نمیتواند پناهگاه کسی باشد که اولاً بر اساس سنت ایرانی و صراحت قانون اساسی ولیعهد است، آنهم ولیعهدی که بنابر شهود قضیه خواهان سفت و سخت براندازی جمهوری اسلامی است، در حالیکه میدانیم سیاست آمریکا براندازی جمهوری اسلامی که اپوزیسیون واقعی آن رژیم سلطنتی ایران است، نیست و از طرفی این هم معلوم است که آمریکامیل ندارد که در شرائط فعلی مشکلی بر مشکلات خود با ایران بیفزاید، یعنی باتعقیب موضوع درگذشت و یا قتل شادروان و الاحضرت علیرضا متهم واقعی رانشناسانی و در دسر هائی برای خودش فراهم کند.

بهترین راه برای تامین این هدف همان است که آن امریکائی نوشته است یعنی بسرعت اعلام کنند که خودکشی بوده و همه ملاحظات و کالبد شکافی و اسناد مربوطه رامکتوم سازند، بدیهی است جمهوری اسلامی حق این خدمت بزرگ را درک میکند و در حالیکه هراتفاقی در جهان روی میداد آمریکا انگشت اتهام بسوی جمهوری اسلامی بلند میکرد سکوت آمریکا در این مورد چگونه قابل توجیه است.

گاه میشود که انسان بادشمنش در یک مورد، منافع مشترک دارد آمریکا به ملاحظه مخالفت با اساس سلطنت و ولیعهدی، و جمهوری اسلامی بمناسبت ماهیت جمهوری، در نبودن و الاحضرت ولیعهد علیرضا پهلوی مشترک المنافع میباشدند.

آن امریکائی اشاره کرده به سکوریتی محکمی که در مراسم بزرگداشت و الاحضرت رعایت شده از جستجوی کیف ها و دوربین و گمادرن محافظ و غیره چرا؟ خوب یک نفر خودکشی کرده و باز ماندگانش میخواهند برایش مراسمی بگذارند دیگر دخالت اف بی ای و سیا چه دلیلی دارد، مگر این یک رسم و قانون امریکائی است؟ امریکائی ها که نه اعلیحضرت راشاه میدانند و نه ولیعهد را ولیعهد دیگر این نگرانی ها در مورد حفظ امنیت مراسم چه لزومی داشته؟

میتوان این فرض را آورد که امریکائیا به نقش جمهوری اسلامی در از بین بردن و الاحضرت واقف بوده اند و نگران بوده اند که اگر کوتاهی کنند بقیه مقاصد جمهوری اسلامی و مامورین آنها در مراسم بزرگداشت و الاحضرت، عملی شود و گند کار در آید زیرا آنرا دیگر نمیشود مانند قتل و الاحضرت علیرضا مکتوم ساخت بنابر این باید آگاهانه و مسئولانه نسبت به مراسم بزرگداشت عمل کنند که کردند.

آیا عمل آمریکا با سابقه است

آیا عمل آمریکا در نادیده گرفتن حقوق انسانی بخاطر منافع سیاسی و از جمله رضایت جمهوری اسلامی با سابقه است؟ پاسخ آری است.

۱- در سال ۱۹۸۰ یک امریکائی بنام دیوید بلفیلد که بعداً نام داود صلاح الدین را بر خود گذاشت، علی اکبر طباطبائی را باموریتی که از جمهوری اسلامی داشت ترور میکند و به ایران میگریزد. دولت آمریکا نه قضیه راجدی میگیرد و نه تعقیب میکند و به همه مراجعات ایرانیان اعتنائی نمیشود. در سال ۱۹۹۷ روزنامه واشنگتن پست مصاحبه خبرنگار روزنامه بنام (دیوید اوتاوی) رادر تهران با داود صلاح الدین، قاتل طباطبائی زیر عنوان اعترافات یک مسلمان امریکائی رابخش کرد که صریح و روشن کیفیت ترور طباطبائی راتشریح کرده بود باوجود این اقرار صریح قاتل و مراجعات ایرانیان و طرحی که زیر نام (طرح تعقیب موضوع قتل طباطبائی) از سوی سنکر براه افتاد آمریکا هیچ اعتنائی نمود، و اکنون همین قاتل در حکومت اسلامی پست مهمی دارد

درحالیکه قاتل طباطبائی آمریکائی بود و آمریکاحق داشت که از جمهوری اسلامی خواستار تحویل او بشود و نکرد چراکه رضایت جمهوری اسلامی ملحوظ بود نه حقوق انسانی و رعایت قانون آمریکا.
۲- تمام نامردی هائیکه آمریکا به شاهنشاه ایران در آمریکا تحمیل کرد به ملاحظه رضایت جمهوری اسلامی بوده است

۳- در ۱۶ تیرماه سال ۱۳۷۲ بود که لاریجانی (رئیس امروزی طویله اسلامی) که آنروز معاون کمیسیون وزارت خارجه جمهوری اسلامی و نماینده طویله اسلامی بود گفت:

«آمریکا حاضر است میلیاردها دلار بهای یک لبخند مارا بدهد» برآستی که در عمل چنین است و یکی از همین موارد موضوع درگذشت والا حضرت علیرضا و ماست مالی کردن آن است.

گفته میشود که اجازه پخش سراسری مراسم بزرگداشت رازرادیو و تلویزیون داده نشده بود و همچنین آوردن گل منع شده بود چرا؟ زیرا استقبال عمومی خاصه ایرانیان از مراسم و مشارکت آنان در این ماتم عمومی جمهوری اسلامی راناراضی میساخت. واقعا چه علتی جز موضوع رضایت جمهوری اسلامی میتوانست مانع بخش سراسری مراسم گردد؟

=====



LARRY KLAYMAN

WORLDNETDAILY EXCLUSIVE COMMENTARY

Was shah's son 'murdered' by regime on U.S. soil?

Posted: January 29, 2011
1:00 am Eastern © 2011

On Jan. 4, just after the New Year, the youngest son of the late shah of Iran, Alireza Pahlavi, was found dead in his Boston apartment, at the age of 44 his head blown off by a double-barrel shotgun – both chambers of which had discharged. Educated in Ivy League universities, and an artistic sort, Prince Alireza was a dashing heir to the Iranian monarchy after his elder brother, Reza Pahlavi, who lives in the Washington, D.C., area with his mother, Empress Farah, and his children.

To many, if not most, of the Iranians who fled Iran after the fall of the shah in the late '70s, and his subsequent death from cancer in exile, the royal family symbolizes a time when the nation held great promise. Iran was rich with oil revenues – and a well-educated population that was free to live life in religious freedom and without fear of the rapes, stonings, torture and executions at the hands of what now is a radical Islamic regime that enforces Shariah law. Prince Alireza epitomized the hope of a great civilization on the verge of throwing off the yoke of the barbaric mullahs who now terrorize their own people and Christians and Jews worldwide.

The news of Alireza's death spread like wildfire, and the Persian diaspora deeply mourned the passing of one of its hoped for future leaders. Years earlier, the prince's sister, Leila Pahlavi, had died in London flat from what was said to be an overdose of barbiturates. The family has paid its price but always soldiered on, knowing what they symbolized to their own people.

Following news of Alireza's death, with lightening speed the Suffolk County district attorney quickly declared it a suicide, claiming that the prince was "depressed." But at the moving and beautiful memorial funeral for Alireza, which I attended with my "adopted" Persian family held in the Washington, D.C., area Sunday, Empress Farah, eloquently and lovingly, giving "her" eulogy for her fallen son, made it known that he was not depressed and indeed had every reason to live. As is true for Jews and Christians, it is a mortal sin for a sane and rational person of Muslim origin – even if not practicing, like Alireza – to take his own life.

While the Pahlavi family had also previously declared the death a suicide, this was to be expected. Having experienced how the United States had sold out the shah under President Jimmy Carter – leaving Iran in the hands of fanatic mullahs bent on killing them – the family has always felt that it is living on thin ice and does not want to cause "trouble" for its reluctant American hosts. It has tried to keep a low profile and, frankly, has always feared that it could be assassinated by agents of the Islamic regime in this country – which are many, particularly in the national Capitol area. At Alireza's funeral, security thus was very tight. As Prince Reza and Empress Farah approached the dais to speak, each was accompanied by four large

body guards. Like all attendees, I was questioned and searched before entering the concert hall where the memorial service took place.

Although the autopsy report is apparently being kept under wraps by the district attorney, I have learned that the both barrels of the double-barrel shotgun used to kill Alireza were found discharged. Firearms experts will tell you that it is extremely difficult if not nearly impossible for a person training a shotgun on himself to pull both triggers at the same time, and that usually the first discharge will incapacitate the suicidal person. Moreover, the way that the body was found was peculiar, reminiscent of what many people thought was the murder of Vince Foster years ago, during the Clinton administration. Foster, a deputy White House counsel who was more than "close" at the time to First Lady Hillary Clinton, was found dead, also allegedly at his own hand, in Fort Marcy Park in McLean, Va. – having gone to the barber and then munched on a cheeseburger just hours before – an unlikely scenario for someone contemplating killing himself. The death was never adequately explained and likely covered up by independent counsel Kenneth Starr, the ultimate establishment judicial "yes man" of the era, despite his later role in the Monica Lewinsky scandal. It would not have been good for Starr's hoped-for chances of being nominated and confirmed as a Supreme Court justice to have ruled the death a murder; the controversy surely would have caused pro-Hillary Democrats to block his confirmation. Of course, after the failed Lewinsky debacle, even the Republicans saw Starr as "radioactive," so he never realized his dream.

I am not equating the death of Alireza to Vince Foster, but instead only pointing out that our government has the motive and means to cover up tragedies such as this.

For if Alireza did not commit suicide, and if he was assassinated by the regime, this would be an act of terrorism on American soil – putting President Obama "on the spot" to respond in kind during a period when the mullah in chief is dead set on his policy of appeasing Tehran to convince it not to build nuclear weapons.

Years ago, I encountered a similar situation. You might all remember the case of Lt. Cmdr. Jack Daly, the Navy counterintelligence officer who was attacked with a

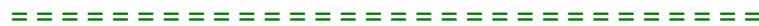
laser by a Russian spy vessel while hovering in a helicopter over Puget Sound, the site of our nuclear submarine fleet. Jack went nearly blind over the incident, but when he complained to the Clinton administration to do something about it, the Navy told him never to use the "L-word" (for "laser"), attempted to remove his security clearance and then threatened him with a dishonorable discharge. I intervened to protect Jack, sued the Russians, and our client later retired without further incident. However, throughout it all, the Clinton administration refused to admit that the attack was an act of war on American soil – so as not to require it respond in kind to the Russians, whom Clinton was also attempting to appease for his foreign-policy reasons.

So here is the question: Has President Obama and his government minions also covered up a plausible act of terrorism by Iran on American soil, so as to make it easier for him to continue his failed policy of appeasement toward the regime? I hope that my Persian friends, who so love the shah and his family, and all Americans, will join with me in trying to uncover the "truth," since more than just the death of Alireza is at issue; but what we have together sadly learned over the years is the politicized lack of integrity of the establishment.



Larry Klayman is a former Justice Department prosecutor and the founder of Judicial Watch and [Freedom Watch](#). His latest book is ["Whores: Why and How I Came to Fight the Establishment."](#)

<http://www.wnd.com/index.php?fa=PAGE.view&pageId=256773>



**** You can multiply the effect of this email by forwarding it to 10 friends. THANK YOU! ****



The viws and opinion(s) expressed in this transmission are that of the author(s) only,
Not necessarily this is supported by the distributor or those who are
associated with the distributor. I simply informe, you decide!

وظیفه ما آگاه کردن شماست، شما مسئول تصمیم خود هستید. ما مسئول نوشته دیگران نیستیم